

اسرائیل: استعمار جدید در آفریقا^۱

دکتر ابراهیم محمد احمد بلوله^۲

ترجمه: سید نعمت‌اله قادری^۳

چکیده

رژیم اشغالگر قدس بر روابط خود با آفریقا اهمیت ویژه‌ای قائل است به طوریکه با کمترین هزینه و با ارائه کمکهای آموزشی فنی، نظامی - سیاسی، امنیتی و فناوری توانسته است نفوذش را در این قاره افزایش داده و از این طریق بر بازار این قاره دست یابد و با غارت منابع آن سلطه خود را بر این قاره تثبیت و تحکیم نماید.

از سویی درگیری میان اعراب و اسرائیل اهمیت یافتن کشورهای آفریقا در نظام بین‌المللی و قدرت رأی آنها در سازمان ملل و همچنین وجود گروهها و اقلیتهای یهودی در آفریقا سبب رویکرد اسرائیل به آفریقا گردید. در همین رابطه پژوهش حاضر سعی دارد تا ماهیت حضور اسرائیل در مراحل زمانی مختلف در آفریقا چه قبل و چه بعد از تشکیل رژیم صهیونیستی و نیز وجود مسائلی مانند پیوند ایدئولوژیکی و جنبشی بین صهیونیسم و سیاهان

۱ . این مقاله در مجله پژوهشی آفریقایی دانشگاه بین‌المللی آفریقا - خارطوم - سودان سال بیستم، شماره ۳۲ به چاپ رسیده است.

۲ . دانشیار دانشگاه بین‌المللی آفریقا، خارطوم سودان

۳ . سردبیر مجله و رئیس مرکز مطالعات آفریقا - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

آفریقا و نقش مقامات سیاسی و روشنفکران این قاره، راههای نفوذ اسرائیل بین کشورهای آفریقا، ایجاد چالش در کشورهای اطراف رود نیل، شاخصهای رویکرد اسرائیل به سوی آفریقا، همگرایی جغرافیایی، واقعیات حاکم بر آفریقا، نقش آفریقا در سازمان ملل، آفریقا صحنه مناقشات اعراب - اسرائیل و سایر مسائل مطروحه پرداخته و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اسرائیل استعمار جدید در آفریقا است.*

مقدمه

سیاست راهبردی اسرائیل متوثر و برگرفته از سیاستهای کلان و کلی صهیونیستی است که نمود خارجی و عینی آن سیاست توسعه طلبی و غصب زمینها است و این راهبرد درست ماهیت و جوهره‌اش مشابه راهبرد کشورهای استعماری است که هدف آن کنترل، سلطه بر سرزمینها و مستعمرات بوده و از مشخصه‌های آن مسلط شدن و انحصاری کردن بازارها، بازاریابی جهت سرمایه‌گذاری و ایجاد امنیت برای سرمایه و دست‌یافتن به مواد خام متنوع که صنایع این کشورها به آن نیاز دارند می‌باشد. این راهبرد به مفهوم هماهنگی و انسجام میان اقتصادی و سیاسی برای کشورهای استعماری است.

* ۱- نویسنده محترم نام بعضی از کشورها و مقامات سیاسی را به عنوان نمونه در مقاله ذکر کرده که برای حفظ امانت عینا ترجمه گردید چه بسا در مواردی مترجم با وی هم عقیده نباشد.

* ۲- موضوع مقاله "اسرائیل استعمار جدید در آفریقای" می‌باشد با توجه به تغییرات و تحولات در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی سیاستهای کشورها چه بسا در بعد داخلی و خارجی تا حدی تغییر پیدا کرد ولی پی‌بردن به سیاستها و استراتژی رژیم اشغالگر قدس در قاره، آفریقا و ابعاد آن همچنان قابل توجه بوده و برای علاقمندان نیز مفید خواهد بود. (مترجم)

برای توضیح نقاط اصلی سیاست اسرائیل از آغاز اعلام رژیم صهیونیستی تاکنون ناچاریم به نقش و جایگاه رژیم صهیونیستی بخصوص در رابطه با آفریقا آنگونه که جنبش صهیونیستی قبل از پیدایش آن بر آن تأکید کرده است تبیین شود. سپس به تلاش‌های این رژیم در آفریقا بعد از تشکیل دولت اسرائیل بپردازیم تا ثابت کنیم که اسرائیل جایگزینی جدید برای استعمار نو در آفریقا است.^۱

توجه جنبش صهیونیستی به آفریقا قبل از تشکیل رژیم اسرائیل

بر اساس نفوذی که صهیونیستها در مؤسسات و نهادهای سیاسی بریتانیا داشته‌اند گفت‌وگوهایی بین وزارت مستعمرات انگلیس و جنبش صهیونیستی صورت گرفت. در ضمن گزارش‌هایی که برای هرتزل پیرامون سیر مذاکرات و گفت‌وگوها ارسال شد پیشنهاد ایجاد شهرک یهودی در اوگاندا و نیز کنیا مطرح گردید که این طرح با مخالفت شدید بعضی از رهبران صهیونیسم مواجه گردید. همچنین طرح دیگری مبنی بر اسکان یهودیان در کنگو و نیز طرح اسکان یهود یمن و یهود روسیه در سودان داده شد که رد شد.^(۱) ولی در قرن ۱۹ تئودور هرتزل بنیانگذار جنبش صهیونیسم در کتابش به نام "دولت صهیونیسم" به این مسئله توجه کرد که تمام یهودیان جهان باید متشکل شوند زیرا "آنها عناصر بیگانه در اجتماعاتی که زندگی می‌کنند بحساب می‌آیند و دارای قومیت

۱. نویسنده در ارزیابی خود مناقشه اعراب و اسرائیل را خطر جدی رژیم صهیونیستی بر کشورهای عربی ذکر نمود در حالیکه با کمال تأسف سازش اکثر اعراب با اسرائیل زمینه نفوذ و سلطه اسرائیل در منطقه و آفریقا را فراهم آورد و موجب تجاوزات بی‌سابقه این رژیم غاصب بر ملت مظلوم فلسطین و قربانی شدن هزاران نفر از آنان گردید. بنابراین رژیم صهیونیستی نه فقط تهدیدی بر اعراب است بلکه طبق ماهیت تجاوزکارانه‌اش صلح و ثبات و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را در معرض تهدید و مخاطره قرار می‌دهد.

و نژاد خاصی هستند برای حل مشکل یهودیان ضروریست آنان به منطقه خاصی کوچ داده شوند." بر این اساس وی از سایر یهودیان جهان خواست برای برپایی دولت صهیونیسم مشارکت نمایند. هرتزل در همان کتابش مأموریت و مسئولیت رژیم صهیونیستی را مشخص کرد و گفت: "ما به خاطر اروپا پایگاهی را بصورت خط مقدم در سرزمین فلسطین برای ایستادن در برابر آسیا بنا می‌کنیم و این پایگاه طلایه‌دار جهان متمدن علیه توحش و وحشیگری است و دیوار حائل را میان ساکنان عرب در آسیا و ساکنین عرب در شمال آفریقا ایجاد خواهیم کرد." (۲)

با وجود اینکه تمام پروژه‌های فوق مبنی بر ایجاد شهرک نشینی یهودیان در آفریقا رد گردیده بود ولی بعضی از اقلیت‌های یهود ساکن در اروپا کوچیدن به آفریقا را شروع کردند بطوریکه گروه اندکی در سال ۱۹۱۰ میلادی به کنیا و در منطقه مومباسا و در بلندیهای «ماسین جیشو» مهاجرت کردند. همچنین گروه دیگری به اوگاندا کوچ کرد. (۳)

کشورهای استعمارگر اروپایی نیز تسهیلات قابل توجهی به این عده از یهودیان به این دلیل که کشورهای آفریقایی قبل از استقلال مستعمره و تابع آنها بوده‌اند در اختیار آنان قرار دادند و بعضی از یهودیان در این فاصله پستهای رسمی در ادارات استعماری که بخشهای بیشتر قاره آفریقا در اشغال آن ادارات بود بدست آوردند. (۴)

توجه جنبش صهیونیستی به قاره آفریقا بعد از تشکیل حکومت اسرائیل

بعد از اعلان حکومت رژیم صهیونیستی در سرزمین اشغالی فلسطین، استعمارگران اروپایی در ایجاد روابط مستحکم بین اسرائیل با کشورهای آفریقایی نقش بزرگی ایفا کردند بطوریکه به رژیم صهیونیستی فرصت داده شد تا در زمینه‌های سیاسی،

اقتصادی و اجتماعی کشورهای آفریقایی را بررسی نموده و برنامه‌ها و نقشه‌های مناسب برای برقراری روابط این رژیم با کشورهای آفریقایی را فراهم نمودند. در این بین انگلیس و فرانسه در برقراری روابط بین اسرائیل با کشورهای آفریقایی تحت سلطه خود نقش داشته‌اند.

ماداگاسکار و سیرالئون که از مراکز اصلی استعمار انگلیس در آفریقا بحساب می‌آمدند قبل از استقلال، کنسولگری افتخاری اسرائیل توسط انگلیسی‌ها برپا گردید و این کنسولگری‌ها بعد از استقلال این دو کشور به سفارتخانه تغییر یافت.^(۵) فرانسه نیز در چارچوب کمک به رژیم صهیونیستی در سطح وسیعی اقدام کرد و فعالیت و آزادی کار در جیبوتی و بندر داکار در سنگال را به این رژیم داد و با چراغ سبز خود، اسرائیل توانست روابط محکمی با مستعمرات فرانسه در غرب آفریقا ایجاد کرده و به فعالیت بپردازد. این وضعیت در ساحل عاج نیز به وقوع پیوست.^(۶)

اسرائیل به بهره‌برداری از تسهیلات استعماری بریتانیا، فرانسه، پرتغال، بلژیک یا اموال و سرمایه‌هائیکه آمریکا و آلمان بصورت کمک به کشورهای آفریقا اعطا می‌شد بسنده نکرد بلکه کمکها و وام‌هائی که کشورهای کوچک اروپایی مثل سوئد، دانمارک و سوئیس به کشورهای آفریقایی ارائه می‌نمودند نیز استفاده کرد بطوریکه استفاده از این وامها و سرمایه‌گذاری‌ها در پروژه‌های مشترک و با نظارت و مدیریت اسرائیل صورت می‌گرفت و در این باره « لیوبون لوفر » می‌گوید:

بیش از نیمی از بودجه برنامه‌های اسرائیل در آفریقا از منابع غیر اسرائیلی و از طریق آمریکا، فرانسه و آلمان تأمین می‌گردد.^(۷) فعالیت‌های رژیم صهیونیستی در آفریقا از دهه پنجاه بدون هیچ مشکلی همچنان ادامه دارد تا جائیکه اسرائیل توانسته است پایگاه‌های مؤثری در آفریقا ایجاد کند. هر زمان آتش جنگ‌های داخلی و محلی در آفریقا

شعله‌ور و زبانه کشید همانند آنچه که در رواندا، آنگولا و یا سومالی رخ داد توجه آفریقاییان بسوی تل‌آویو جلب گردیده است.^(۸)

آفریقا عمق استراتژیک اسرائیل

با تأمل و دقت در کتاب "اسرائیل به کجا می‌رود؟" که در بین سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۸ میلادی توسط ناعوم گلدمان رئیس مؤسسه صهیونیستی جهان تألیف شد و در ژوئیه ۱۹۷۵ میلادی چاپ گردید ماهیت و ابعاد نقش اسرائیل در آفریقا بخوبی روشن می‌گردد. گر چه اهداف و راهبردهای صهیونیست در آفریقا بسیار است ولی خلاصه آن عبارت است از: ۱- امنیت ملی، ۲- مشروعیت سیاسی، ۳- قدرت منطقه‌ای گلدمان در این رابطه می‌گوید:

تمام متفکرین متأخر و بزرگان و مؤسسين صهیونیسم بر ویژگی جهانی بودن حکومت صهیونیستی تأکید دارند و به همان اندازه بر ویژگی ملی‌گرائی و ناسیونالیستی آن نیز تأکید می‌نمایند. جاه‌طلبی این عده از نظریه‌پردازان صهیونیستی فقط بر تشکیل سرزمین یهودیان نبوده بلکه استفاده از این منطقه برای اجرای اندیشه‌های بنیادی که در تاریخ یهود آمد مدنظر بوده است.

گولدمن اضافه می‌کند: خطر بزرگی که اسرائیل در آن قرار دارد این است که ویژگی و مشخصه بی‌همتا بودن خود را فراموش کند. این در حالی است که اسرائیل باید کوشش کند از خود دولتی منحصر بفرد ارائه نماید. تأکید می‌گردد که حکومت (اسرائیل) ممکن نیست باقی بماند مگر آنکه بصورت آشکارا دولتی بی‌نظیر در جهان بشمار آید.

گولدمان هر نوع کوششی که یهودیان آواره را در داخل حکومت (اسرائیل) به دور خود جمع کند مردود می‌شمارد زیرا معتقد است یهودیان خارج از اسرائیل دارای مسئولیتی هستند وی می‌گوید:

با از بین بردن آوارگی یهودیان و جمع کردن همه آنان در سرزمین خودشان عادی‌سازی زندگی یهودیان معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند بلکه آنان باید نوعی از زندگی بصورت مساوی که ترکیب و مخلوطی از اسرائیلی‌های مستقر در مرکز و اسرائیلی‌هاییکه در مناطق مرزی زندگی می‌نمایند داشته باشند و با هم ارتباط برقرار نموده و مجموعاً ملت واحدی را تشکیل دهند بدین طریق مشکل روابط بین اسرائیل و یهودیان آواره حل خواهد شد و برای ملت یهود به عنوان مسئولیت منحصر بفردی که نه در حال حاضر و نه در گذشته نظیری در جهان نداشت باقی می‌ماند.^(۹)

از آنچه که قبلاً اشاره شد دکتر ابراهیم نصرالدین^(۱۰) ویژگیهای دیگری را برای صهیونیسم ذکر می‌کند که از آن جمله عبارت است از:

۱- تأکید بر مشخصه نژادپرستی و استعماری رژیم صهیونیستی و تأکید بر جهانی بودن، بی‌مانند بودن، بی‌همتا بودن ملت یهود و اینکه حکومت اسرائیل به منزله پدیده بی‌مانندی در جهان به شمار می‌رود بر این سیاست که ملت یهود وظیفه منحصر بفردی در جهان دارد ادامه می‌دهد.

۲- اصرار بر زیر پا گذاشتن حاکمیت سایر دولتها با این عقیده که یهود در هر جایی باشد به منزله جزئی از پیکر، همه یهودی شمرده می‌شوند و تابعیت آنان از حکومت (اسرائیل) به موازات تابعیت آنان از کشورهایائی که در آن زندگی می‌نمایند می‌باشد لذا تأکید بر ادامه این سیاست است که بخش بزرگی از یهودیان آواره خارج سرزمین (اسرائیل) اصل تعیین سرنوشت را به مفهوم جدید که حق هر ملتی است در جایی که

زندگی می‌نماید دارای حکومت باشد را بصورت آشکارا مردود می‌شمارد، بنابراین ملت یهود در هر جایی که باشد به منزله ملت واحدی است که براساس دستورالعمل از مرکز (اسرائیل) اقدام می‌نماید.

۳- آنچه که اشاره شد ادامه (درون‌گرایی و انزوای طلبی و پیچیدگی) از ویژگی‌های ملت یهودی می‌باشد. زیرا به رغم علاقه‌مند بودن رهبریت صهیونیسم در گردهم آوردن ملت یهود در اسرائیل به نظر می‌رسد ترس از نتایج این تجمع کاملاً روشن است. ترس از وارد آوردن یک حمله نظامی به تمام ملت یهود که در اسرائیل گرد هم آمده‌اند و ترس از تأثیرگذار نبودن بر سیاست‌های بین‌المللی. ترس از دست دادن منابع سرمایه‌گذاری خارجی. بنابراین واضح است که اندیشمندان صهیونیسم در مقام شناسایی و داشتن یک مرکز فرعی و احتیاطی و جانبی به جای مرکز اصلی را پیش‌بینی کرده‌اند تا در صورت حمله نظامی به مرکز جانبی، مرکز فرماندهی جنبش صهیونیستی در هر شرایط و احوالی در امنیت باقی بماند. به نظر می‌رسد که منطقه شرق آفریقا بخصوص اوگاندا، کنیا و سودان که قبلاً به عنوان وطن ملت یهود مطرح بود بصورت مرکز فرعی و احتیاطی و جانبی مورد توجه قرار گرفته و اسرائیل بصورت آشکارا و با کمک آمریکا در هر شرایط و تحولاتی در منطقه فعال است. اهداف این فعالیت‌های منطقه‌ای در محاصره قرار دادن جهان عرب از جنوب و جلوگیری از خیزش اسلامی با همکاری مسیحیت جهانی، آغاز ایجاد منازعه بین موریتانی و سنگال، تهدید به حمله نظامی الجزایر، حضور نیروی نظامی آمریکایی - صهیونیستی در چاد و کمک به شورشیان در جنوب سودان از طرف اسرائیل و ایالات متحده و شورای جهانی کنیسه‌ها همچنین دخالت در حوادث شاخ آفریقا که اوضاع بنفع امپریالیسم و صهیونیسم سازماندهی گردد. تمام موارد یاد شده زمینه‌سازی برای تقویت مرکز فرعی و احتیاطی است که از سویی هرگونه خطر را از جنبش صهیونیستی دفع

می‌کند و از سوی دیگر دفاع از مراکز مذکور را نیز محقق می‌سازد. همچنین این تحرکات به منظور تهاجم و جلوگیری از حضور و نفوذ اسلام در آفریقا و تسلط به سرشاخه‌های آب رود نیل و ورودی دریای سرخ صورت می‌گیرد.^(۱۱)

بر مطالب مذکور دکتر علی مزروعی تأکید می‌نماید که بنیانگذار رژیم صهیونیستی از آغاز در اندیشه آفریقا بود و این قاره را چنان می‌پنداشت که بتواند امتدادی برای خاک اسرائیل باشد و وطن یهودی شمرده شود. گر چه در آفریقا تعداد زیادی یهودی بسر می‌برند و می‌خواستند با هم در جایی مستقر شوند که خود امکان کشاورزی داشته و آن منطقه را وطن مشترک بنامند و فلسطین مکان مناسبی برای همه یهودیان با شرایط مذکور نبود لذا هر تزل این جا را مثل وزارت هند در دهه‌های بیست و سی تشبیه کرد و شرق آفریقا را محل مناسبی برای موج ثانی استعماری یهودیان بحساب آورد نه موج اول.^(۱۲)

بنابر آنچه که قبلاً به آن اشاره کردیم اسرائیل را می‌توان به منزله "واتیکان مسلح" توصیف کرد بطوریکه برای یهود سرزمین فلسطین مرکز فرماندهی مستقل و صهیونیسم جهانی گردید و مسئولیت هماهنگی تحرکات و فعالیت‌های یهودی را در عرصه‌های مختلف جهان بر عهده دارد. بنا شده است اکثر این اقلیتها در خارج اسرائیل باقی بمانند و مسئولیت بسیج و حمایت مالی و سیاسی از آنان به عهده آن مرکز فرماندهی خواهد بود.

پیوند ایدئولوژیکی بین جنبش صهیونیسم و جنبش سپاهان آفریقا^(۱۳)

صهیونیسم جهانی فرایند پیوندش را با سپاهان آفریقایی در موضوعات زیر ابراز

می‌دارد:

۱- ادعا دارد که یهود و سیاهان آفریقا هر دو مورد ستم واقع شده و قربانی شکنجه و اذیت و آزار قرار گرفته‌اند و نیز دارای گذشته تأسف‌باری بوده و از قربانیان تبعیض نژادی می‌باشند. در نتیجه بین این دو همدلی، تفاهم و همبستگی متقابل وجود دارد و آنچه که آرمانهای آنها را بیشتر به هم پیوند می‌دهد این است که هر دوی آنها ریشه‌هایی در تاریخ گذشته دارند که از نظر ماهوی مشابه هم هستند از این رو سیاست اسرائیل در آفریقا یک حرکت آرمانی و ارزشی شمرده می‌شود و دیگر به عنوان صرفاً تمایل اسرائیل در مورد کمک به کسانی که دچار فجایع و مصیبت‌هایی مانند ملت یهود شده‌اند تلقی نمی‌گردد.

در همین رابطه موسی لیشم (رئیس اداره آفریقایی در وزارت امور خارجه اسرائیل) تأکید می‌کند روابط محکمی که بین اسرائیل و آفریقاییان به وجود آمد به پیوند بین یهود و آفریقاییان مربوط می‌گردد. بنابراین ریشه‌های همبستگی و همدلی بین این دو از آنجا ناشی می‌شود که مدنیت حاکم، یهود و سیاهان آفریقایی را بصورت یکسان از اقوام و نژاد پست و عقب مانده توصیف نموده است و هر دو از نظر تاریخی و انسانی دارای وضعیت مشابهی هستند که نمود آن در تجارت بردگی سیاهان و قربانی یهود می‌باشد. البته این تشابه فقط بر اساس سرشت تاریخی محض نیست بلکه از دید اندیشه‌های آرمانگرایانه یهود برای بازسازی مجدد قوم یهود که وی آنرا قومیت‌گرایی نامید تأکید دارد. همچنین آفریقاییان در ضمن مبارزه برای استقلال، بدنبال شناساندن هویت خود بوده‌اند. یعنی هر دو ملت یهود و آفریقایی بدنبال حفظ ارزشهای خود برآمده‌اند.

۲- دادن رنگ و لعاب صهیونیستی بر جنبش جامعه آفریقایی از اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ که جنبش صهیونیستی و جنبش جامعه آفریقایی هر دو چارچوب و ساختار

تشکیلاتی پیدا کرده‌اند آغاز شده است. برای جنبش جامعه آفریقایی نام "صهیونیسم سیاه" استفاده شد و یکی از رهبران این جنبش که مخالف اندیشه "بازگشت سیاهان آمریکایی به وطن اصلی خود آفریقاست (مارکوس جارفیاسم) را "موسی پیامبر سیاهان" لقب داده است و مقایسه بین سیاهان آفریقا با اسرائیل و دادن فرم و رنگ دینی بر جنبش آفریقائیان برای بازگشت دادن آنان به آفریقا تا حد زیادی برگرفته از تفکر و اندیشه‌های صهیونیسم می‌باشد به گونه‌ای که مطران الکساندر ولترز، یکی از کشیشان بزرگ صهیونیست از اسقف‌نشین میثوری آفریقایی - اولین مروج جنبش جامعه آفریقایی کسی که نخستین کنفرانس‌هایش را در لندن در سال ۱۹۰۰ میلادی با کمک و حمایت کنیسه صهیونیست برگزار کرد و معروف است که این کنیسه بیشتر به عهد قدیم از کتاب مقدس (بخصوص زمانی که بنی‌اسرائیل برای فرار از بردگی آماده شدند به آیات و نشانه‌های خاص آن جهان چون برگشت و برانگیخته شدن جاودانگی دست یازیدند تا حرکت خود را در هاله‌ای از قداست یا رضا و خوشنودی خداوندی نشان دهند.) تمسک نمود.

۳- فرایند پیوند بین صهیونیسم و جنبش جامعه آفریقایی، از جمله اهداف عمده‌ای که صهیونیست‌ها از پیوند بین صهیونیسم و جنبش جامعه آفریقا دنبال می‌کردند یکی مقابله با رشد اسلام در آفریقا و دیگری ضربه وارد کردن به جنبش‌های آزادی بخش عربی - آفریقایی بوده است. آنچنان که تعداد زیادی از رهبران دینی مسیحی در ایالات متحده به این موضوع تصریح کرده‌اند که هدف از کوچاندن سیاهان آمریکا به آفریقا فقط به منظور ترویج مسیحیت در این قاره و همچنین مقابله با انتشار اسلام در این قاره می‌باشد.

بعد از جنگ جهانی دوم، صهیونیسم و نیروهای استعمارگر، بخوبی به نقش رهبران ملی و نخبگان و روشنفکران آفریقایی که موج آزادی خواهی در حیات سیاسی آفریقاییان از این طریق ظاهر شد پی بردند و در آغاز خود را با نکرومه^۱، نایره^۲ و سنگور^۳ بیش از دیگران نزدیک کردند. چرا که موقعیت این افراد در جنبش آزادی بخش آفریقایی برای صهیونیسم و غرب به صورت عام روشن بود که از این طریق می توانند در پیوند بین جنبش آزادی بخش آفریقایی و جنبش آزادی بخش عربی محدودیت ایجاد کرده و از این همکاری بکاهند که طبعاً این فرایند بخاطر وابستگی اشخاص فوق به صهیونیسم و سیاهان آفریقا از یک سو و تمایل آنها به اندیشه های لیبرالیستی و حتی چپ اروپایی که رویکردی اسرائیلی داشت از سوی دیگر به زودی نتیجه بخش و مثمر ثمر گردید.

۴- از نتایج آنچه که قبلاً اشاره نشد روشن می شود که اسرائیل موجودیت خود در آفریقا را با حربه همدردی و همدلی و بهره برداری دینی و فرهنگی و نیز بدون برخورد با مشکلی حاد به چنگ آورد. بر عکس اعرابی که خصومت بین آنان و سیاهان وجود داشته است بخصوص به خاطر تجارت برده در آفریقا متهم می باشند لذا پاسخ مثبت رهبران آفریقایی به اسرائیلی ها در عمده زمینه ها دوستانه و سریع بوده است. از این رو لیبریا اولین کشور آفریقایی و سومین کشور در جهان بعد از ایالات متحده و اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۴۸ میلادی اسرائیل را به رسمیت شناخت.

نکرومه نیز بعد از استقلال کشورش مستقیماً هیئتی متشکل از تعدادی از وزرایش را به اسرائیل فرستاد تا قراردادهای موافقتنامه های متعددی را به امضا رسانند.

۱. رئیس جمهور اسبق غنا، مترجم

۲. رئیس جمهور اسبق تانزانیا، مترجم

۳. رئیس جمهور اسبق سنگال، مترجم

نکرومه مصر را بخاطر علاقه‌مندی و موافقت از گسترش روابط مستقیم و یا غیرمستقیم با آفریقا در همان موقعیت و هم چنین از نفوذ کمونیسم در این قاره بر حذر می‌داشت.^(۱۴)

در چنین وضعیتی تعدادی از رهبران آفریقائی جذب اسرائیل شده و از کمک‌های هدفمند اسرائیل استقبال می‌کردند و این سخن رهبر کینا توم امبویا است که گفته بود:

”هر آفریقایی که از اسرائیل دیدن کند بدون تردید از دست‌آوردهای این کشور در این مدت کوتاه به رغم خشک بودن اسرائیل و ضعیف بودن منابع طبیعی آن شگفت‌زده خواهد شد. بنابراین همه ما با انگیزه و علاقه‌مندی خواستار استفاده از آن تجربه‌ها در کشور خودمان هستیم.“

و بر اساس همان دیدگاه رئیس جمهور اسبق تانزانیا نایرره گفت:

”اسرائیل کشور کوچکی است. ولی این قدرت را دارد برای کشوری مثل کشور من چیزهای زیادی عرضه کند. ما می‌توانیم درسهای مفیدی از اسرائیل بیاموزیم زیرا طرفین با مشکلات مشابه مواجه هستیم که در رأس آن دو مشکل مهم و اساسی است که عبارت است از: ساختن امت واحد، سپس آباد کردن زمین و ایجاد تحول مادی و اقتصادی در کشور.“

دکتر باندا رئیس جمهور [سابق] مالاوی نیز گام‌های بزرگی در دشمنی با اعراب و در تأیید اسرائیل برداشت. وی در سخنان مشهورش بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ میلادی گفته است اسرائیل متجاوز نبوده است و مصر دولت ناتوانی است که نمی‌تواند حتی با زنی

بجنگد. وی اضافه کرد اسرائیل اقدام و رفتار درستی انجام داد این پیشنهاد که اسرائیل متجاوز است همانند تحریف حقایق و مورد معامله قرار دادن شرافت حقائق می‌باشد.^۱

با وجود گذشت سالیان متمادی روابط دوستی بین اعراب و آفریقاییان در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ موضع آفریقاییان بر همدلی با اسرائیل بود. در یادداشتی که ۱۰۶ نفر از نمایندگان به پارلمان فدرال نیجریه در سال ۱۹۸۲ ارائه کردند خواستار عادی‌سازی روابط دیپلماتیک با اسرائیل شده بودند. در آن یادداشت این مضامین و محتوا را می‌یابیم که " اعراب حل مسئله اسرائیل را با از میان برداشتن کامل حکومت اسرائیل می‌خواهند زیرا آن را یک رژیم دست‌نشانده امپریالیستی می‌دانند و منافع و مصالح آفریقای سیاه عیناً مانند منافع کشورهای عربی نیست زیرا از نظر فلسفی پان آفریقایی با پان عربی متفاوت است." اسرائیلی‌ها همان رنجها و مشقتهایی را مشاهده کردند که آفریقاییها آن را متحمل شده‌اند که از آن جمله بندگی، بردگی، استعمار، امپریالیسم جدید و قدیم و تبعیض نژادی و تسلط اقتصادی و توطئه‌های بین‌المللی. بنابراین بر آفریقا واجب است اسرائیل را که قربانی همان نیروها گردید در انزوا قرار ندهد و نیجریه از انزوای اسرائیل رنج می‌برد. بیش از آنکه اسرائیل به ما نیاز داشته باشد ما به اسرائیل نیاز داریم و در صورتیکه ما مجد و

۱. قول‌های رؤسای جمهوری که نویسنده درج کرده است کاملاً گویای خودباختگی آنان است. بدیهی است این اظهارات نادرست بوده و حاکی از این است که آنان تا چه حد مرعوب گردیده‌اند. زیرا این رژیم از نظر اقتصادی در شرایطی نبوده و نیست که بتواند کمک‌های همه جانبه به آفریقا نماید بلکه بصورت مزدوری برای آمریکا و غرب عمل نموده و از حمایت مالی آنان بهره می‌برد بنابراین کمک‌های ناچیز آن به بعضی از کشورهای آفریقایی در چارچوب توسعه‌طلبی و حفظ منافع خود و در مواردی برای بی‌ثباتی و ناامن کردن آفریقا صورت می‌گیرد. (مترجم)

عظمت و بزرگی را بخواهیم، باید بهترین آن را برگزینیم. اگر با اسرائیل ارتباط داشته باشیم از روش زندگی و پیشرفت آنان آگاه خواهیم شد و زندگی خودمان را نیز بهبود می‌بخشیم زیرا انسان با دوستانش شناخته می‌شود. ما به زودی از آنان ملی‌گرایی درست و سیستم صحیح را خواهیم آموخت.^۱

روابط اسرائیل با گروه‌های ویژه آفریقایی

یکی از مشخصه‌های سیاست اسرائیل در قاره آفریقا تعامل با گروه‌های مشخص و ویژه آفریقایی است که تعامل با این گروه‌ها از سیاست‌های ثابت اسرائیل در آفریقا بحساب می‌آید که این تعامل فراتر از تعامل موقتی است که با سازمان‌های دولتی آفریقایی ثابت و شبه دائم و گروه‌هایی که دارای وزن سیاسی هستند انجام می‌دهد. اسرائیل به این گروه‌ها در صورتیکه در داخل قدرت حاکمه بوده و پایگاهی داشته باشند و در ثبات سیاسی و تحکیم و تعمیق روابط با اسرائیل مؤثر باشند کمک می‌کند. همچنین به گروه‌های خارج از قدرت سیاسی برای ایجاد آشوب، درگیری و بی‌ثباتی در کشورهای دشمن اسرائیل نیز کمک می‌کند. در همین راستا اسرائیل از اهمیت پیوند ایدئولوژیکی بین سنت‌های صهیونیستی و سنت‌های این گروه‌ها بی‌توجه نبوده است. مثال‌های فراوانی در این باره وجود دارد مثلاً ادامه کمک اسرائیل به قبیله دینکا در جنوب سودان برای ایجاد

^۱. آنچه را که نویسنده محترم از همبستگی آفریقائیان با اسرائیل ذکر کرده به نظر می‌رسد این تحلیل به دور از واقعیت است زیرا مواضع بعضی از دولتها و حکومت‌های آفریقایی بخصوص کشورهای فقیر و ضعیف آن جدای از مواضع و دیدگاه‌های ملتها می‌باشد اکثر کشورهای آفریقایی مردم آن مسلمان می‌باشند بطور طبیعی نمی‌توانند از رژیم اشغالگر و متجاوز به حقوق ملت مسلمان در سرزمین فلسطین حمایت نموده و با آنان اظهار همدلی و همبستگی نمایند. (مترجم)

آشوب و ناآرامی در این منطقه بوده است. قبیله دینکا سعی داشت از این طریق رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی را در این کشور در نطفه خفه سازد. همچنین ایجاد بدبینی بین اعراب و آفریقا به شکلی که مانع ایفای نقش سودان در جهان عرب و اسلام و حتی آفریقا گردد چرا که سودان نمونه همبستگی مسالمت‌آمیز در جهان عرب و آفریقا بحساب می‌آمد. بنظر می‌رسد اسرائیل به شورشیان جنوب سودان در پنج دوره اصلی کمک کرده است:^۱

دوره اول: این کمک در آغاز دهه پنجاه شروع شد و در طول این دهه همچنان ادامه داشت. در این مقطع اسرائیل با دادن کمک‌هایی چون دارو و مواد غذایی و طبیب اقدام می‌نمود.

دوره دوم: در آغاز دهه شصت بوده است که در این مقطع اسرائیل به آموزش نیروهای ارتش ملی در جنگ انانیا^(۱) و انانیا^(۲) شیوه‌های جنگ و مبارزه را در مراکز ویژه‌ایکه در اتیوپی دائر کرده بود انجام داده است که این اردوگاههای نظامی توسط مستشاران نظامی اسرائیلی مدیریت می‌شد.

۱. در تاریخ دیماه ۱۳۸۳ دو پروتکل‌هایی از هشت پروتکل توافقنامه نهای صلح بین سودان و شورشیان جنوب به رهبری گارانگ در کنیا به امضاء رسید که طبق این موافقتنامه گارانگ به عنوان معاون رئیس‌جمهور دولت سودان تعیین گردید و وارد خارطوم شد و به دو دهه درگیری پایان داد و گارانگ نیز در تاریخ ۱۳۸۴/۵/۸ هنگام مراجعت از اوگاندا هلیکوپتر وی دچار سانحه هوایی گردید و سرنگون شد و به قتل رسید. بحران جنوب سودان که یکی از مسائل مهم منطقه‌ای و حتی به نحوی بین‌المللی بحساب می‌آمد ظاهراً پایان یافت ولی بی‌بردن به نقش اسرائیل در این بحران در ابعاد مختلف حائز اهمیت است. مترجم

دوره سوم: این کمکها از نیمه دهه شصت تا دهه هشتاد ادامه داشت که سیل اسلحه توسط یک دلال تاجر اسلحه بنام " جابی شفیق " که در دستگاه امنیتی اسرائیل مأمور بود برای شورشیان جنوب سرازیر گردید. این سلاحهای روسی را اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ بدست آورده بود و این سلاحها و تجهیزات جنگی توسط هواپیماهای باری از نوع (D-C30) در اردوگاه مرکزی شورشیان در منطقه (اونگ - بول) تخلیه می‌گردید. این هواپیماها از فضای جنوب غرب اسرائیل و شمال اوگاندا بجنوب سودان پرواز می‌کردند. همچنین اسرائیل آموزشگاهی برای افسران پیاده نظام در (اونگ بول) برای فارغ‌التحصیلان کادر نظامی فرماندهی واحدهای شورشیان در جنوب سودان ایجاد کرد. عناصر اسرائیلی در بعضی از درگیریها و جنگها نیز با ارائه نظرات کارشناسی به شورشیان نقش فعالی داشتند.

دوره چهارم: در این مرحله کمک‌های اسرائیل به شورشیان جنوب سودان از اواخر دهه هفتاد تا اواخر دهه هشتاد ادامه پیدا کرد. با وجود تغییرات سیاسی که در مناطق آفریقایی بخصوص اتیوپی رخ داد ولی کمک اسرائیل به جنبش مسلحانه در جنوب سودان ادامه پیدا کرد. این در حالی بود که فراز و نشیبهایی در زمان منگیستو هایله ماریام^۱ در دهه هشتاد در این کشور به وقوع پیوست و راههای ورود این کمکها از طریق اوگاندا بسته شد.

در همین رابطه - مئیریوحاس - سفیر اسرائیل در ژنیر و شخصیت معروف موساد که از سال ۱۹۹۰ مأموریت روابط با گارانگ را به عهده داشت اعلان کرد که اسرائیل بدون هیچگونه حد و مرزی از رویکردهای ملی‌گرایی ساکنین جنوب سودان حمایت

^۱ . وی رئیس جمهور اسبق اتیوپی بوده است. (مترجم)

می‌کند آنچنان که رهبران اسرائیل، رویکرد نژادپرستانه جنبش شورشیان جنوب سودان مبنی بر جدایی‌طلبی از سودان، تشویق، تبلیغ و حمایت می‌نمایند.

دوره پنجم: کمک‌های اسرائیل به شورشیان جنوب سودان از اواخر سال ۱۹۹۰ میلادی شروع شد و همچنان ادامه دارد^۱ و در این مقطع سازمان‌های اسرائیلی از افزایش زمینه‌های کمک‌های اسرائیل به شورشیان را مورد بحث و توجه قرار داده‌اند که در نتیجه ارسال اسلحه به گارانگ از طریق اتیوپی و کنیا افزایش یافت. این کمک‌ها شامل سلاح‌های سنگین ضدتانک، موشک‌های تاو و توپ‌های ضد هوایی از نوع فولکان و توپ‌های سنگین به علاوه افزایش مستشاران اسرائیلی و نیز افزایش پذیرش نیروهای ارتش گارانگ در اسرائیل جهت آموزش نظامی. به‌رحال اهم کمک‌های اسرائیل به شورشیان جنوب سودان عبارت بود از:

۱- خنثی کردن حمایت متقابل اعراب علیه سودان که از دولت سودان پشتیبانی می‌کردند.

۲- شدت بخشیدن به جنبش مقاومت در جنوب سودان و حمایت از جنبش‌های شورشیان بر ضد نیروهای دولتی سودان.

۳- پایان بخشیدن در محدودسازی اهداف جنبش شورشیان

۴- ادعا جهت بهره‌برداری از منابع نفتی در جنوب سودان.^(۱۵)

۱. همانگونه که قبلاً اشاره شد بین شورشیان جنوب سودان و دولت مرکزی توافقنامه صلح به امضا رسید. ظاهراً بحران جنوب سودان بعد از چندین سال پایان یافت اما توجه به استراتژی رژیم صهیونیستی در منطقه و نوع فعالیت‌ها و روابطش با اپوزیسیون رژیم‌های این منطقه و آفریقا بسیار حائز اهمیت و قابل توجه می‌باشد. (مترجم)

در چنین اوضاع و احوالی اسرائیل بر تقویت تعاملش با گروه‌هائی از قبیله امهرا در اتیوپی مبادرت کرد زیرا این قبیله بر سایر گروه‌ها که اکثر آنان مسلمان می‌باشند تسلط داشت و اسرائیل بر تقویت حضورش در منطقه رود نیل و ورودی دریای سرخ از قبیله امهرا حمایت می‌کند. همچنین اسرائیل برای تقویت روابطش با گروه امهرا از بعد ایدئولوژیک نیز بهره‌برداری می‌نماید زیرا این گروه معتقد است منسوب به خاندان حضرت سلیمان است و رهبران این گروه خودشان را "رهبران اسرائیل" می‌نامند. در نتیجه کلیسای ارتودوکسی اتیوپی نقش مهمی در تقویت ساختار اجتماعی موجود ایفا می‌کند بطوریکه این کلیسا نه فقط بر تقویت سلطه قبیله امهرا و مشروعیت بخشیدن آن نقش دارد بلکه در همبستگی و وحدت امهرا نیز نقش مهمی ایفا می‌کند بخصوص که کلیسای ارتودوکسی در تبلیغات خود، قبیله امهرا را بعنوان قبله برگزیده خداوند معرفی می‌نماید!

سال ۱۹۸۳ میلادی آغاز فرایند عملیات کوچ دادن یهود فلاشا از اتیوپی از طریق سودان به اسرائیل بود.^(۱۶)

آمریکا، اسرائیل و مصر در پشت پرده جهت رسیدن توافق با سودان در خصوص کوچ دادن یهود فلاشا به اسرائیل از طریق سودان نقش داشته‌اند^(۱۷) تا آنجا که مصر از آغاز و به این دلیل که تنها کشور عربی است که با اسرائیل روابط دیپلماتیک دارد برای کوچ دادن یهود فلاشا از طریق سودان به عنوان رابط اصلی بین اسرائیل و سودان نقش اساسی ایفا کرد^۱. عملیات کوچ دادن یهود فلاشا که در شش خط سیر صورت گرفت عبارت است از^۲:

۱. این عملیات در اواخر دوران حکومت رئیس جمهور مخلوع سودان جعفر نمیری صورت گرفت.

۲. مجموع یهودیان فلاشا که به اسرائیل منتقل شده‌اند طبق قانون بازگشت حدود چهل هزار نفر است.

(فصلنامه مطالعات آفریقا دوره جدید سال هشتم شماره هفتم). (مترجم)

۱. از طریق روستای سیاحتی عروس در دریای سرخ
 ۲. عبور رسمی از طریق فرودگاه خارطوم با ادعای بازگشت به وطن.
 ۳. از طریق خارطوم - جوبا، نایروبی - تل آویو
 ۴. از طریق محرقات نزدیک شوک در شرق سودان
 ۵. از راه عملیات موسی از فرودگاه خارطوم.
 ۶. از راه عملیات (سبا) از طریق فرودگاه عزازه نزدیک قضارف.^(۱۸)
- در نیجریه اسرائیل به کمک قبیله ایبو که در منطقه شرقی نیجریه (سابق) ساکن هستند برای مقابله با منطقه شمالی (سابق) که مسلط بر قدرت مرکزی و اکثراً مسلمان می‌باشند کمک می‌نماید تا جائیکه موضوع تا مرز اعلان استقلال منطقه شرقی تحت نام جمهوری بیافرا در سال ۱۹۶۷ میلادی رسید و اسرائیل نیز آن جمهوری را به ادعای اینکه جماعت ایبو ملیت خاصی را تشکیل می‌دهند به رسمیت شناخت. علاوه بر این دستگاه تبلیغاتی اسرائیل جماعت ایبو را یهود آفریقایی اعلان نمود.^(۱۹)
- در جنوب آفریقا فرایند پیوند ایدئولوژی بین صهیونیسم و ملت سفیدپوست آفریقایی در تقویت روابط بین اسرائیل و جنوب آفریقا ثمربخش بود بطوریکه سفیدهای (بویر - آفریقایی فعلی) خودشان را فرزندان خدا می‌دانند. بعد از آنکه اینها توانستند از دماغه امیدنیک در سال ۱۹۳۶ از حکومت بریتانیا فرار نمایند این گروه بین خارج شدن خودشان از دماغه امیدنیک و خارج شدن بنی اسرائیل از مصر پیوند زده و مقایسه می‌نمایند و معتقدند آنچنان که یهود به رهبری موسی علیه‌السلام از دست فرعون نجات پیدا کردند این عده نیز از دماغه امیدنیک به رهبری بیتر ریتف بسوی ناتال و ترانسفال فرار کردند و از بریتانیا نجات یافتند و بدینسان بریتانیا از نظر این گروه فرعون بوده است

و کشورهاییکه به آن سرزمین هجرت کرده‌اند "سرزمین موعود" نامیده شده و خودشان را "ملت برگزیده خداوند" می‌نامند.^(۲۰)

- هم اکنون شبکه‌های متنوع و فعالی وجود دارند که روابط بین اسرائیل و آفریقای جنوبی را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، بازرگانی، دیپلماسی، نظامی بهم پیوند داده و سامان می‌دهند.

البته روابط موجود بین آفریقای جنوبی و اسرائیل به خاطر جهت‌گیریها و مشترکات ویژه‌ای است که بین این دو رژیم وجود دارد و باید مورد توجه قرار گیرد. تشابه ایدئولوژی بین صهیونیسم و نژادپرستی که نتیجه واکنش متقابل فرهنگی، روانی، سیاسی، اقتصادی و امپریالیستی است که تمام موارد یاد شده در مجموعه مثلث صهیونیسم و اقلیت سفیدپوست نژادپرست و امپریالیسم جهانی تجسم یافته است. همچنین دو رژیم آفریقای جنوبی و اسرائیل از این نظر که هر دو نقش اساسی در حفظ و حمایت منافع استعمار در آفریقا و خاورمیانه داشته‌اند و هر دو رژیم، برتری تمدن خود را بر همسایگان مدعیند و سیاست تجاوز و توسعه‌طلبی را نسبت به همسایگان در دستور کار دارند. امپریالیسم جهانی از همپیمانی بین این دو رژیم، کاملاً ابراز رضایت می‌نماید. همچنین بین دو رژیم تشابه دیگری چون سیاست نژادپرستی که تبلور آن جنگ سرزمینها و کوچاندن با زور و خشونت اهالی آن می‌باشد و در زمینه اقتصادی استثمار کارگران عربی و آفریقای است. در نتیجه هر دو رژیم بر سیستم سرکوبگر پلیسی و بر قوانین مستبدانه تأکید دارد.^(۲۱)

۱. به نظر می‌رسد مطالب مذکور مربوط به قبل از سقوط آپارتاید می‌باشد که ما جهت حفظ امانت و بدون حذف مطالب، عیناً آن را ترجمه کرده‌ایم. گر چه حتی در شرایط کنونی نیز نمی‌توان از پیچیدگی‌های فعالیت رژیم صهیونیستی در جنوب آفریقا، در ابعاد مختلف بی‌توجه بود. مترجم

راههای نفوذ اسرائیل در کشورهای آفریقایی

یکی از نویسندگان اسرائیلی به نام "یشوع ریش" خدماتی که اسرائیل به کشورهای آفریقایی می‌دهد اینگونه تفسیر می‌کند:

« اسرائیل فقط کار خیریه‌ای در آفریقا انجام نمی‌دهد و فعالیتش از مصلحت‌جویی منفعت‌طلبی مبرا نیست و در پی از میان برداشتن محاصره اعراب در آفریقا است تا بتواند روابط بین‌المللی خود را توسعه دهد.»

رژیم صهیونیستی از آغاز روابطش با کشورهای آفریقایی به اهمیت روابط دوستانه با رهبران آفریقایی یا کاندیداهائی که در آینده احتمال رهبری آنها وجود دارد بخوبی آگاهی دارد. همچنین به نقش بزرگ نظامیان در کشورهای آفریقایی را مورد توجه دارد. لذا آموزش افسران آفریقایی را قبل از استقلال کشورشان که تعداد آنان نیز کم نیست انجام داد. بعنوان مثال از بین افسران آفریقایی که آموزش نظامی در رژیم صهیونیستی دیده‌اند جوزف موبوتو^۱ و عیدی امین^۲ که هر دو بقدرت و حکومت رسیده‌اند. اولین دسته از خلبان‌های آفریقائی که در رژیم صهیونیستی آموزش دیده‌اند از کشورهای کنیا، اوگاندا، تانزانیا، کنگو دموکراتیک بوده‌اند. در همین رابطه رئیس جمهور کنیا "جوموکنیاتا" در شب استقلال کنیا اظهار داشت:

"اولین گروه از خلبانان کنیا بصورت سری در رژیم صهیونیستی آموزش دیده‌اند. (۳۲)" و در سال ۱۹۶۶ میلادی رژیم صهیونیستی نیروهای مسلح اتیوپی، غنا، کنیا، سیرالئون، اوگاندا، کنگوی دموکراتیک را آموزش می‌داد و در پایان همان سال فاش

۱. رئیس جمهور اسبق کنگو دموکراتیک (زئیر سابق)

۲. رئیس جمهور اسبق اوگاندا

شد که ۱۵۰ نفر از تانزانایی‌ها به رژیم صهیونیستی اعزام شده‌اند تا آموزش نظامی ببینند. در همان حال رژیم صهیونیستی به آموزش نیروهای پلیس در ماداگاسکار و بورکینافاسو اقدام کرد و برای تأسیس نیروی دریایی غنا و آموزشگاه هواپیمائی آکرا نظارت داشت. (۳۳)

در جریان انقلاب مسلحانه اریتره بر ضد اتیوپی، رژیم صهیونیستی کمک‌هایی نظامی از جمله ارسال اسلحه، اعزام کارشناس و افسران نظامی برای اتیوپی اقدام کرد. رژیم صهیونیستی دو آموزشگاه نظامی که یکی آموزش برای جنگ چریکی و دیگری آموزش کماندوهای دریائی بوده است در اتیوپی تأسیس کرد که از این دو آموزشگاه کادری که فارغ التحصیل شده‌اند برای جنگ بر ضد اریتره، کاملاً آمادگی داشتند و با نظارت افسران و کارشناسان صهیونیستی در ویران کردن و انهدام روستاهای اریتره بصورت کامل نقش داشته‌اند. (۳۴)

به محض خروج نیروهای اتیوپی از اریتره در سال ۱۹۹۱ میلادی فوراً رژیم صهیونیستی موافقتنامه نظامی با اسبایس افورکی منعقد کرد که بر اساس آن ملزم شد تمام ذخیره‌های دفاعی را به اریتره تقدیم کند تا اریتره بتواند ارتشی بسازد که در مقابل تهدیدات سودان، یمن و اتیوپی مقابله کند. اضافه بر این تیم عملیاتی از دو کشور شامل کارشناسان در امور تسلیحاتی - آموزشی و اطلاعات و امنیتی تشکیل شد و رژیم صهیونیستی ۱۷ کارشناس نظامی برای آموزش ارتش اریتره در تمام زمینه‌ها به آن کشور اعزام نمود که بعداً این کارشناسان به ۶۰۰ نفر رسیدند و تعدادی نیروهای اریتره‌ای که آموزش نظامی در داخل رژیم صهیونیستی دیده‌اند حدوداً به ۳۰۰۰ نفر رسید. در سال ۱۹۹۵ قرارداد نظامی بین اریتره و رژیم صهیونیستی منعقد گردید که به موجب آن مقرر شد رژیم صهیونیستی، اریتره را به ۱۰۴ قایق جنگی و شش هلیکوپتر و هفت کشتی با حجم متوسط مجهز نماید. به علاوه گروهی از نیروهای دریایی اریتره را نیز آموزش

دهد.^(۲۵) این همکاری تا آن سطح پیش رفت که رژیم صهیونیستی در عملیاتی در اشغال جزیره "حنیش" یمن فعالانه در کنار ارتش اریتره همکاری داشت.^(۲۶) در تحقیقاتی که (الیازر اولشتاین) استاد علوم سیاسی در دانشگاه (باربلان) اسرائیل و متخصص در امور نظامی و استراتژیک به عنوان "سلاحهای اسرائیلی در جهان" انجام داد که این تحقیقات در اواخر ماه ژوئن ۲۰۰۲ منتشر شد از کوششهای اسرائیل به ویژه در فروش اسلحه و سودهائی که این رژیم به غیر از فروش اسلحه در سایر زمینه‌ها بدست آورد پرده برداشت. همچنین این تحقیق از تشکیل ساختاری جدید از طریق دستگاه موساد که ریاست آن با ژنرال باز نشسته (منیر دایمان) که تمایلات سیاسی راستی و روابط محکمی با شارون دارد پرده برداشت.

براساس همین تحقیق سرتیپ "شائول دهان" مدیرکل وزارت دفاع اسرائیل به عقد قرارداد با جنبش (گارانگ) در اکتبر ۲۰۰۱ مبنی بر فروش اسلحه و تجهیزات نظامی پیشرفته در برابر مجوز کار دو شرکت اسرائیلی - چینی اقدام نمود. این دو شرکت مجوز حفاری در مناطق نفت خیز جنوب سودان را به دست آوردند. این مناطق شامل: رنگ و البیور و التونج و اکوبوکه دارای بهترین و خالصترین نفت در جهان است.^(۲۷)

همچنین رژیم صهیونیستی با کمکهای مالی مستقیم بصورت وام به بعضی از کشورهای آفریقایی به نفع خود اقدام می‌نماید. البته اینگونه کمکها بسیار کم و اندک است. مثلاً در سال ۱۹۶۲ وامی به مبلغ ۴ میلیون دلار به اتیوپی داد. همچنین رژیم صهیونیستی از نفوذش در ایالات متحده آمریکا بهره برد و در جهت زیبا نشان دادن ماهیت زشت خود به رهبران آفریقایی، آمریکا را وادار به اهدای کمکهای مالی به کشورهای آفریقایی کرد. البته اسرائیل روشهای دیگری را در روابط و نفوذش در



کشورهای اروپایی و سازمانهای بین‌المللی یا سازمانهای وابسته به کشورهای آفریقایی بکار گرفت.

همچنین رژیم صهیونیستی با اهدافی سوء مستقیماً کمکهای نظامی، اقتصادی و بهداشتی به سومالی نمود و این کمکها در دومین کنفرانس بین‌المللی جهت هماهنگی کمکهای به ظاهر انسانی به سومالی که در سال ۱۹۹۲ در آدیس‌آبابا برگزار شد صورت گرفت.^(۳۹)

اسرائیل و منازعه در کشورهای سرشاخه آب رود نیل

رژیم صهیونیستی کوشش خود را برای ایجاد ترس از نفوذ عربی - اسلامی بر کشورهای آفریقائی اطراف رود نیل بکار می‌بندد به این جهت که امنیت و ثبات آبهای خود را در معرض خارج تهدید می‌بیند - موضوعی که از بعضی تنشها بین کشورهای اطراف آبهای رود نیل خارج نیست - اتیوپی که بر حدود ۸۰٪ از آبهای رود نیل مسلط است خطری بالقوه برای کشورهای حوزه رود نیل بخصوص سودان و مصر که در پائین دستی سرچشمه نیل قرار دارند بحساب می‌آید.^(۴۰) مسئله حیاتی آب کشورهای حوزه سرچشمه نیل را بخود مشغول داشته و به آن توجه دارند. مصر می‌کوشد تا حق تاریخی خود از آبهای نیل را تضمین نماید. دغدغه خاطر مصر نسبت به سهمش از آب نیل در سالهای اخیر رو به فزونی است زیرا سیاست توسعه کشاورزی و صنعتی کشورهای سرچشمه نیل که به صنعتی کردن کشورهای خود رویکرد دارند و سدهایی که بر روی دریاچه‌های و نیز شاخه‌های نیل بنا کردند باعث تهدید و کاهش سهمیه مصر و سودان می‌گردد.

در رابطه با کشورهای حوزه دریاچه‌های بزرگ، کشورهای تانزانیا، رواندا و بوروندی پروژه‌های متعددی برای آب‌رسانی و تولید برق بر رودخانه کاجرا و بر روی دریاچه ویکتوریا اجرا نموده‌اند و بر روی دریاچه (تانانا) و سرچشمه نیل (ازرق) اتیوپی ۳ پروژه برای آب‌رسانی و تولید برق در اطراف نیل ازرق در دست اجرا دارند. همچنین پروژه‌های دیگری در اطراف این رود از جمله تأسیس نیروگاه تولید برق بر روی دریاچه تانا و ایجاد سد بر روی رودخانه فیشا برای کشاورزی نیشکر در حال اجرا است.

جامعه اقتصادی اروپا نیز پروژه‌های متعددی را برای تامین آب‌رسانی در منطقه اطراف دریاچه تانا و برای تولید برق از دریاچه‌ای که در جنوب غرب اتیوپی قرار دارد اقدام نموده است. همینطور روسیه با ساختن سد کوچکی بر روی رودخانه (باو) برای آب‌رسانی ده‌هزار هکتار از اراضی اقدام کرده است. در چنین وضعیتی وزیر آب مصر تأکید کرد که موافقتنامه‌ای بین اسرائیل و اتیوپی بر ساخت سدی برای تولید برق منعقد گردید.

در سال ۱۹۹۶ میلادی پارلمان اتیوپی لایحه‌ای را که دولت برای ایجاد دو انبار ساخت آب به پارلمان تقدیم کرده بود تصویب کرد که مخزن اول بر روی نیل ازرق جهت استفاده برای کشاورزی و تولید نیروی برق بوده است و مخزن دوم بر روی رود دایوسن بود که این دو پروژه را بانک جهانی و سایر منابع بانکی سرمایه‌گذاری خواهند نمود.

جالب توجه است که بانک جهانی بر سرمایه‌گذاری دو پروژه دیگر در اتیوپی بدون هیچ شرطی دایر بر اینکه اتیوپی رضایت سایر کشورهای حوزه رود نیل را جلب کند موافقت کرد که جلب رضایت سایر کشورهای کناری رود نیل و استفاده همه از آب آن مبتنی بر قوانین بین‌المللی است که این گونه توافق بانک جهان با اتیوپی منافع دو کشور مصب و ریزش یعنی مصر و سودان را در معرض خطر قرار می‌دهد.^(۳۱) طبعاً تا زمانیکه آب رود نیل مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد به صورت ابزار چالش سیاسی از سوی اتیوپی

با مصر و در مواردی علیه سودان بکار گرفته خواهد شد. در اینجا موضوع سدهای اتیوپی در وضعیت فعلی و گذشته مطرح می‌گردد که اتیوپی خواستار لغو حق امتیاز تاریخی مصر بر آب رود نیل و در پی القای توانمندی اثر گزاری سهم مصر بر آب نیل است. این کشور موافقت‌نامه‌ای که بین مصر و سودان در سال ۱۹۵۹ به امضا رسید مردود می‌داند. موضوعی که بصورت جدی مطرح می‌گردد محدود کردن سهم مصر از آب رود نیل است. اما سودان از رود نیل بصورت اهرم فشاری علیه مصر استفاده می‌کند اما از این اهرم فشار فقط در مواقع بحرانی در روابط فیما بین بهره می‌برد که آخرین آن مربوط به موافقت‌نامه بین مصر و اتیوپی در سال ۱۹۹۳ بود که دو کشور به همکاری مشترک از آبهای رود نیل مربوط می‌شد. (۳۲)

بنظر می‌رسد اتیوپی بدون توجه به سایر کشورهای حوزه رود نیل به شدت علاقه‌مند به تغییر وضعیت موجود است و تهدیدی بالقوه بحساب می‌آید بطوریکه برای این کشورها هیچگونه حقی و سهمی از آب رود نیل قائل نیست. از این رو اتیوپی بین رژیم‌های سیاسی این کشورها اختلاف ایجاد می‌کند.

بدون تردید نقش بریتانیا و سیاست‌هایش نسبت به آبهای رود نیل و ارتباط مصر این سیاست باعث برانگیخته شدن پیچیدگیها و حساسیتهای زیاد و کنشها و واکنشهای سیاسی در منطقه حوزه رود نیل شده است. بطوریکه انقلاب ۱۹۵۵ مصر را نمی‌توان آغاز مرحله نوینی برای تحولات منطقه‌ای شمرد اما این حرکت را می‌توان در تاریخ روابط سیاسی کشورهای یاد شده با کشورهای اطراف، بخصوص اتیوپی دانست. هر چند که این اثرگذاری دارای جنبه‌های منفی بود بطوریکه مصر با اتخاذ تصمیم قاطعانه مبنی بر ساخت سد عالی بر روی نیل بدون مشورت با کشورهای همسایه و مرتبط با رود نیل و با امضای قراردادی میان قاهره و خارطوم در سال ۱۹۵۹ بار دیگر باعث ترس و وحشت و پیچیدگی

اوضاع در کشورهای منطقه گردید. این حرکت، اتیوپی را بر آن داشت تا مجموعه‌ای از اقدامات را جهت مقابله با آن سیاست به عمل آورد که در رأس آن امضای موافقتنامه با واشنگتن بود که به موجب آن ایالات متحده می‌تواند تحقیقات کاملی بر روی رود نیل در اتیوپی جهت ایجاد چندین سد برای کشاورزی و تولید برق انجام دهد. همچنین اتیوپی با پذیرش سرکنسول اسرائیل در سال ۱۹۵۰ میلادی روابطش را با رژیم صهیونیستی توسعه داد. مناسبات دو جانبه اتیوپی با مصر تحت تأثیر تصمیمات اخیر دو کشور قرار گرفته بود و اتیوپی از بحران آب به عنوان یک اهرم فشار استفاده می‌کرد. با وجود آنکه ساختن سد در آن مقطع بر بهبود اقتصاد اتیوپی و پروژه‌های ناتمام صنعتی و اقتصادی اتیوپی بی‌تأثیر بود، اما به لحاظ سیاسی و استراتژیک، قابل توجه ارزیابی می‌شد. (۳۳)

اما وضع سودان متفاوت بود. برخی از معترضین و تحلیلگران سودانی بر موافقتنامه ۱۹۵۱ اشکالاتی وارد می‌کردند و مشروعیت و قانونی بودن آن را زیر سؤال می‌بردند چرا که معتقد بودند این موافقتنامه در زمان حکومت نظامی سرلشکر ابراهیم عبود امضا شده و فاقد مشروعیت ملی می‌باشد. همچنین میزان سهم آب سودان و نیز غرامت مالی که به جهت زیر آب رفتن زمین‌های حاصلخیز و مرغوب سودان (اراضی حلقا) در نظر گرفته شده، ناچیز و ناعادلانه است. (۳۴) ولی دولت مصر نسبت به این موضوع دو موضع و جهت‌گیری مطرح کرد.

موضع‌گیری اول: وزارت خارجه مصر

این موضع‌گیری توسط بعضی از مسئولین وزارت خارجه مصر مطرح می‌شد مبنی بر اینکه مصر از حقوقش از آب‌های رود نیل به هیچ عنوان کوتاه نخواهد آمد و به معاهدات بین‌المللی در این باره پایبند است. با قطع نظر از موضع بقیه نیروهای ذینفع که

خواستار تغییر این معاهدات بودند به این دلیل که این پیمانها و قراردادهای در عصر استعماری منعقد شد. بنابراین برای کشورهای آفریقائی در حال حاضر تعهدآور و الزام آور نیست. از مهمترین موافقتنامه‌ای که حقوق مصر را در آبهای رود نیل روشن می‌سازد موافقتنامه آبهای رود نیل سال ۱۹۲۵ است که بین مصر و سودان از زمان اشغال دوم منعقد شد که این موافقتنامه بر ضرورت مراعات کامل منافع آبی مصر و متضرر نشدن حقوق طبیعی مصر از آبهای رود نیل صراحت دارد. همچنین موافقتنامه آب رود نیل در سال ۱۹۵۹ است که بین مصر و سودان منعقد گردید.

موضع دوم: وزارت آبیاری مصر

این جهت‌گیری اصولاً معتقد است که رودخانه نیل زمین‌های مناسب و حاصل‌خیزی را برای کشورهای پیرامونی رود نیل در بردارد و امکانات زیادی وجود دارد که تاکنون از سوی این کشورها مورد بهره‌برداری قرار نگرفت که این امکانات کفاف همه کشورها را می‌نماید. بنابراین دلیلی برای اختلافات بین کشورها وجود ندارد. برای اینکه این همکاری صورت گیرد حتماً باید گفت‌وگوهای موضوعیت باشد و نیازهای تمام طرفهای ذینفع، مورد توجه قرار گیرد. این موضعگیری حق هر کشوری را برای تحقق توسعه در سرزمینش برای حل مشکل کنونی و آینده برسمیت می‌شناسد مشروط بر اینکه به حقوق اساسی سایر کشورهای حوزه رود نیل به خصوص دو کشوری که در دهانه و ریزش رود نیل قرار دارند و همیشه از کمبود باران رنج می‌برند آسیبی نرسد. این موضعگیری همکاری در اجرای برنامه‌های رشد و توسعه را بین کشورهای حوزه رود نیل بجای اختلافات و تنش مطرح می‌سازد.^(۳۵)

قابل توجه است که اسرائیل با راه انداختن جنگ سرد در رابطه با رود نیل و با تشویق و تحریک کشورهای حاشیه رود نیل بر این موضوع تأکید می‌کند که مصر با استفاده بیش از حد از منابع آبی رود نیل و ارسال آن به سیناء به کشورهای حوزه رود نیل ظلم می‌کند. در رابطه با سودان نیز آن کشورها را علیه خارطوم تحریک می‌کند که سودان بخاطر رویکرد صریح اسلامیش امنیت و ثبات آفریقا را تهدید می‌نماید.

همچنین اسرائیل با کمک‌های نظامی - امنیتی به جنبشها و سازمانهای مخالف دولتها باعث گسترش مشکلات در این کشورها می‌گردد به علاوه با تحریک اختلافات موجود بین کشورها منطقه را به سوی جنگ و اسلحه غوطه‌ور می‌سازد تا از این طریق بر سرنوشت منطقه تسلط یافته و مراکز قدرت را محاصره و در تصمیمات آن مراکز سلطه و نفوذ داشته باشد. (۳۶)

شاخص‌ها و رویکرد اسرائیل به سوی آفریقا

شاید گفته شود که مجموعه مختلفی از شاخص‌ها و اسباب که وزن هر یک نسبت به دیگری در همان مرحله متفاوت است وجود داشته باشد. چنانکه اهمیت هر یک از آن شاخصها و ادامه آن در مرحله‌ای نسبت به مرحله دیگر تفاوت پیدا کند ولی از مجموع آن شاخص‌ها به شش شاخصه و رویکرد اساسی و بنیادی اسرائیل به آفریقا اشاره می‌شود:

۱- اقلیتهای یهود در آفریقا

در صورتیکه شاخصها و اهداف رویکرد اسرائیل در رابطه با اقلیتهای یهودی آفریقا را مورد بحث قرار می‌دهیم ضروری است که اهمیت این اقلیت از دو بعد مورد تأکید

قرار گیرد. یکی از این نظر که حدود ۸۰٪ از مجموع ساکنین سرزمین اشغالی از مهاجرین آفریقا می‌باشند (براساس آمار سال ۱۹۷۰)^(۳۷) ممکن است گفته شود که اهمیت موضوعی این مسئله از اهمیت جمعیتی و عددی آن به مراتب بیشتر است زیرا در صورتی که به این موضوع توجه شود که از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۶۷ بتدریج مهاجرت رو به افزایش نهاده است این سالهای (۴۸-۶۷) بطور مشخص سالهای تثبیت ساختار شهرک‌نشین صهیونیستی در فلسطین براساس مفاهیم ایدئولوژیک صورت گرفته است. جهت دوم اینکه اقلیتهای یهودی بطور نسبی در تعداد زیادی از کشورهای آفریقایی بخصوص آفریقای جنوبی، اتیوپی، زیمبابوه، کنیا و زئیر تأثیر گذارند.^(۳۸) شکی نیست که اهمیت این اقلیتها از جهت اندازه و تأثیرگذاری در صورتیکه مورد توجه قرار گیرد دارای وضعیت اجتماعی ممتازی در داخل کشورهای آفریقایی به استثنای آفریقای جنوبی و زیمبابوه نسبت به تعداد قبائل و سایر اقلیتها به علاوه کم بودن ساکنین این کشورها می‌باشند.

در این خصوص گولدمایر بر درک مسئولیت اساسی اقلیتهای یهودی تأکید کرده و می‌افزاید:

اسرائیل باید جهت مقابله با کشورهای عربی در داخل مرزهایش و نیز در صحنه بین‌المللی برای کشف راههای جدیدی که آن را از نفوذ در محاصره تحمیلی بر خود فائق آورد، کوشش فوق‌العاده انجام دهد. چرا که برای اسرائیل هم پیمانهای صمیمی و برادرانه در بین یهودیان جهان وجود دارد. طبیعی است که از مسئولیتهای مهم و اساسی برای هیئتهای دیپلماتیک اسرائیلی در آفریقای جنوبی عمل کردن به توسعه روابط بین اسرائیل و یهود آنجا می‌باشد. در واقع مسئولیتی که اسرائیل نسبت به اقلیتهای یهودی دارد و متقابلاً وظائفی که اقلیتهای یهودی نسبت به اسرائیل دارند کم نیست^(۳۹) بطور مثال

نمایندگان دیپلماتیک اسرائیل در آفریقای جنوبی بر جذب داوطلبان یهودی که خدمت نظام وظیفه آنان پایان یافت اقدام می‌نمایند. به علاوه از طریق دستگاه صهیونیستی به سامان‌دهی جمع کردن خیرات و مالیات بر درآمد مبادرت می‌ورزند که این اقدام به خصوص در آفریقای جنوبی صورت می‌گیرد. به غیر از تحرکات و فعالیتهای فوق هیئتهای دیپلماتیک، بازدید یهودیان آفریقای جنوبی را از اسرائیل ترتیب می‌دهند و کوشش می‌نمایند که ارتباط این اقلیتها با هیئت دیپلماتیک، تثبیت، تحکیم و توسعه یابد (تا اینکه هر یک از این یهودیان نماینده روح حاکم بر اسرائیل و بازتاب دهنده دست آوردهای آنان و مبین گویش هیئت دیپلماتیک باشند).^(۴۰) آنگونه که لیواشکول اظهار داشت: آفریقایی‌های ساکن اسرائیل به جهت تعدد کشورهای مبدأ، این امکان را برای وزارت امور خارجه اسرائیل بوجود می‌آورد تا درک بهتری نسبت به مشکلات و شرایط این کشورها داشته باشد. همچنین دستگاه اطلاعاتی اسرائیل آمادگی پیدا می‌کند تا به راحتی شخصیت‌های تأثیرگذار آفریقا را در کشورهای آفریقایی برای بکار گرفتن در مسیر اهداف اسرائیل شناسائی نماید. جالب اینکه این اقدام، بازتاب‌های متضاد و تند یهودیان سایر کشورهای غیر آفریقائی رابه همراه ندارد. ساکنین آفریقایی اسرائیل در حدی نیستند که بر سیاست خارجی اسرائیل در آفریقا تأثیرگذار باشند. یعنی عامل اقلیتهای یهودی در قاره آفریقا حداقل دارای اهمیت برابر با دیگر قاره‌ها در سیاست خارجی اسرائیل است ولی با این همه عوامل و دلایل دیگری وجود دارد که اهمیت بیشتری به آفریقا داده شود. شاید درصدر آن عامل همگرایی جغرافیایی و در نتیجه برقراری روابط مستقیم و سریع با کشورهای آفریقایی است و این مزیت و عامل مثبتی است که در حالت تساوی بین قاره آفریقا با سایر قاره‌ها وجود دارد یا دست کم آفریقا از این نظر با اهمیت تلقی می‌گردد.^(۴۱)

۲- همگرایی جغرافیائی

اعتراف به اهمیت همگرایی جغرافیائی از نظر اسرائیل در توانمندیهای شناخته شده یا تأثیرگذاریهی نهران تجلی می‌باید. اهمیت آفریقا از نظر اسرائیل در حد اقدامات ایستا تعریف نمی‌شود بلکه درآمدی برای حرکت‌های گسترده دیگری مورد نظر است که بنیادهای سیاسی اسرائیل را از دو جنبه رقم می‌زند.

۱- نیازهای اقتصادی اسرائیل بخصوص بعد از آغاز برنامه‌های به شدت صنعتی کردن اسرائیل در سال ۱۹۵۵ میلادی که نیازهای اسرائیل در زمینه بازار یا موادخام یا پالایش جلوگیری از تحریم اعراب تشدید گردید.

۲- مقتضیات امنیت اسرائیل که این مسئله به صورت ویژه بعد از انقلاب یمن در سال ۱۹۶۲ و نقش مصر در آن انقلاب بطوریکه اهمیت استراتژیک دریای سرخ که رکن اساسی برای اسرائیل در آفریقاست مورد توجه قرار گرفت و بازتاب آن باعث تحکیم روابط بین اتیوپی و اسرائیل و توسعه حجم همکاری بین این دو به خصوص با به رسمیت شناختن کامل اسرائیل از سوی اتیوپی و مبادله نمایندگی دیپلماتیک تا سطح سفیر در سال ۱۹۶۱ میلادی بین اتیوپی و اسرائیل گردید و با این شرائط و اوصاف اقلیتهای یهودی اهمیت خاصی در آفریقا پیدا می‌کند و همچنین اهمیت دیگر این اقلیتهای با افزوده شدن همگرایی جغرافیائی زمینه را برای رعایت اصول حرکت اقتصاد خارجی در سطح بین‌المللی را فراهم می‌سازد و توجه اسرائیل بسوی آنها جلب می‌گردد و آفریقا همچون "قاره بسته‌ای" در مقابل تأثیرگذاریهی اسرائیل به عناوین مختلف قرار می‌گیرد که البته امکان حل چنین موضوعی در پرتو واقعیت‌های حاکم بر آفریقا باید مورد عنایت و توجه واقع شود.

۳- واقعیات حاکم بر آفریقا

می‌توان گفت آفریقا در برابر نفوذ اسرائیل سرزمینی باز و گسترده‌ای بحساب می‌آید و نقش اثرگذارها در پیاده کردن اصول حاکم بر حرکت اقتصادی و سیاسی و روابط بین‌الملل را از جهات زیر دارا می‌باشد.

جهت اول:

کشورهای استعمارگر سنتی بخصوص انگلیس و فرانسه در هموارسازی راه نفوذ اسرائیل در مستعمرات آفریقایی تحت سلطه خود نقش مهمی داشته‌اند چنانچه اسرائیل در سایه حمایت استعمارگران به تحقیق و بررسی اوضاع و شرایط کشورهای مختلف آفریقا پرداخت. همین امر موجب شد که هر زمان که یکی از کشورهای آفریقایی به استقلال خود دست یافت. اسرائیل در زمینه کمک رسانی به آن کشورها پیش‌قدم می‌گردید که این کمکها براساس واقعیتهای حاکم بر آفریقا توسط اسرائیل تدارک دیده می‌شد. (۴۲)

جهت دوم:

اسرائیل از اثر گزاریهای سیاسی کشورهای استعمارگر پیشین در آفریقا به سود خود بهره می‌گرفت. بطور مثال از مجموعه سیزده کشور آفریقایی که تحت استعمار فرانسه بودند با استقلال یافتن آنها در سال ۱۹۶۰ فوراً اسرائیل آن کشورها را به رسمیت شناخت. در حالیکه فرانسه در آن موقع درگیر جنگی استعماری بر ضد ملت الجزایر بود همچنین لسوتو، بوتسوانا و سوازیلند که تحت نفوذ آفریقای جنوبی بودند در صدر دوستان اسرائیل در آفریقا قرار گرفتند.



جهت سوم :

کشورهای تازه استقلال یافته آفریقایی در زمینه سیاست خارجی تازه کار بودند بخصوص از نظر فکری و عملی از شرایط بوجود آمده و موقعیت اسرائیل اطلاع چندانی نداشتند چه بسا به وجود اسرائیل بعنوان یک حقیقت واقعی و مشروع توجه کرده‌اند. کشورهای عربی نسبت به پیشنهاد استقلال کشورهای آفریقایی غائب بوده‌اند که بدون شک این وضعیت در تحکیم جایگاه اسرائیل در آفریقا مؤثر بوده است. مضافاً اینکه اسرائیل به سرعت نسبت به جلب دوستی با کشورهای آفریقایی تازه استقلال یافته مبادرت نمود بطوریکه فوراً این کشورها را به رسمیت شناخت و هیئت‌های سیاسی اعزام نمود. این اقدام اثر مطلوبی از نظر روحی و روانی بین رهبران کشورهای منسوب به مجموعه کشورهای تازه استقلال یافته گذاشت.

جهت چهارم:

اسرائیل برای اینکه درهای باز به رویش بسته نگردد یا در صورت بسته شدن، اسرائیل پشت آن نماند به ایجاد فضای روانی مناسب در قاره آفریقا همت گماشت تا فعالیتهای سیاسی و اقتصادی پذیرفته شود.

آنچنان که خود را به عنوان کشوری که پیشینه و منافعش با آفریقای سیاه شباهت بسیار دارد مطرح می‌سازد. به علاوه خود را به عنوان کشور کوچک پیشرفته که دارای نگرش‌های استعماری نیست عرضه می‌کند.

جهت پنجم:

باید در نظر گرفت که این رویکردهای اسرائیل با استعمار نوین همزمان شد و اسرائیل به عنوان یکی از نمونه‌ها و ابزار استعمار جدید در آفریقا ظاهر گردید.

۴- آفریقا و قاره‌های جهان سوم

بررسی تطبیقی و شرائط حاکم بر سه قاره، روشن می‌سازد که هریک از قاره‌های آسیا و آمریکا (منظور آمریکای لاتین) به منزله قاره بسته برای سیاست خارجی اسرائیل به هر مفهوم تلقی می‌گردد. گرچه ارزشهای مربوط به هریک از این دو قاره متفاوت است بطوریکه در آمریکای لاتین اسرائیل نیاز به فعالیتها و کوششهای اضافی ندارد بلکه با تلاشی طبیعی و مناسب می‌تواند مواضع و جهت‌گیریهای کشورهای آمریکای لاتین را به نفع خود تغییر دهد زیرا اول آن که عمده کشورهای این منطقه (اندکی کمتر یا بیشتر) تحت نفوذ کامل آمریکا هستند. دوم اینکه اسرائیل با کمک اساسی کشورهای آمریکای لاتین بخاطر رأیی که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ میلادی داده‌اند به وجود آمده است.

ولی آسیا برای اسرائیل به منزله قاره بسته بوده است و این موضوع از جهات متعدد قابل توجه است. اول اینکه اصولاً کشورهای آسیایی از نظر شرائط و وضعیت و تعداد آنها نسبت به کشورهای آفریقایی کمتر است. دوم اینکه آسیا بخاطر وجود کشورهای بسیار بزرگ با کشورهای آفریقایی تفاوت دارد. سوم اینکه عموماً آسیا محل مناقشه قدرتهای بزرگ و محل جنگ سرد بود و این موضوع باعث شد که تا نیمه دهه شصت آسیا نسبت به آفریقا دیرتر مورد توجه اسرائیل قرار گیرد. چهارمین عامل آن است که اسرائیل دارای امکاناتی ویژه نیست تا آنرا به کشورهای آسیایی عرضه کند و با وجود چین و ژاپن، امکان رقابت برای اسرائیل در این قاره وجود ندارد. ^(۴۳) متقابلاً از مشخصه‌های آفریقا داشتن کشورهای متعدد و عقب افتادگی فراگیر است. بنابراین انگیزه رقابت برای

اسرائیل در این قاره جز آفریقای جنوبی وجود ندارد. از این رو آفریقای جنوبی و اسرائیل دارای مناسبات استراتژیک هستند.

به علاوه قاره آفریقا اصولاً محل رقابت بین نیروهای استعمارگر غربی قدیم و جدید بوده است. نیروهاییکه متفقاً عامل نفوذ اسرائیل در آفریقا بوده و از آن حمایت و پشتیبانی کرده‌اند. بخصوص نقش پشت پرده شوروی در این قاره در اوج بحران کنگو در سال ۱۹۶۰ آشکار شد. سپس در نیمه دهه شصت نسبتاً فروکش کرد.

۵- نقش آفریقا در سازمان ملل متحد

قاره آفریقا به جهت کثرت کشورهای ریز و درشت که عمده این کشورها عضو سازمان ملل هستند با وجود عدم همگونی و یکپارچگی سیاسی، نقش موثری در رأی‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌های متعدد پیرامون موضوعات مختلف در دستور کار مجمع عمومی دارند. موضوعی که بن‌گورین در سال ۱۹۶۰ در کنیسه به آن اشاره کرد که: کشورهای آفریقایی قدرتمند نیستند ولی آرای آنها در جهان و در سازمانهای بین‌المللی از نظر ارزش مساوی با کشورهای بزرگ است.

در حقیقت اهمیت این موضوع از آنجا روشن می‌شود که مشارکت و همکاری اساسی کشورهای آفریقایی در چالش بین اعراب و اسرائیل، در فعالیت و تحرک آنان در سازمان ملل متحد نمود می‌یابد. با توجه به اینکه کشورهای آفریقایی اصولاً به منابع و مواد نیاز دارند، ممکن است این نیازمندیها از طریق ارائه پشتیبانی نظامی یا مالی مؤثر توسط هر یک از دو جناح درگیر انجام گیرد لذا توانمندیهای کشورهای آفریقایی محدود به انجام هرنوع تأثیرگذاری در خارج از سازمان ملل متحد است بخصوص که این کشورها بر موضع بی طرفی در مقابل چالشهای اعراب و اسرائیل ملزم و حداقل از سال ۱۹۷۱

علاقه‌مندند و این موضع یعنی کنار گذاشتن این منازعه از حوزه علاقه‌مندی‌های این قاره که تجسم آن اتحادیه آفریقا است و اینکه حل و فصل آن منازعه به سازمان ملل سپرده شود.

می‌توان گفت اسرائیل پیش از دیگران به اهمیت بازدهی موضعگیری آفریقا در سازمان ملل متحد پی برده بود و در پرتو تجربه‌های عملی که در مجمع عمومی بدنبال کنفرانس باندونگ که مستقیماً در سال ۱۹۵۵ شاهد آن بود به دست آورد که آن تجربه را (اشرین حراری) عضو کنیسه و عضو هیئت اسرائیل در آن دوره اینگونه مطرح می‌کند:

شکست اجلاس باندونگ در سال ۱۹۵۵ در نهایت دست‌آورد بسیار بالایی برای منافع اسرائیل داشت زیرا هر موضوعی که در مجمع عمومی مطرح می‌گردید اسرائیل را از خواب ناشی از شکست باندونگ ضرورت بیداری اسرائیل را از چنین خوابی ایجاب می‌کرد. (۴۴)

آفریقا صحنه مناقشه اعراب و اسرائیل

آفریقا بیش از هر قاره دیگر یکی از میادین منازعه اعراب و اسرائیل است زیرا اهتمام و تحرکات و فعالیتهای اسرائیل نسبت به کشورهای آفریقایی رو به فزونی گذاشته است. بخصوص بعد از آنکه جایگاه و موقعیت این کشورها در سازمان ملل افزایش یافت که این موقعیت از یک جهت با تحرکات سیاسی و فعالیتهای مصر در آفریقا در زمان جمال عبدالناصر از سال‌های پایانی دهه پنجاه و در طول دهه شصت و حداقل تا تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۶۷ میلادی هم زمان گردید. درباره این مقطع رئیس هیئت دیپلماتیک اسرائیل در سازمان ملل متحد گفت:

” در صورتیکه اعراب فردا پیش نویس قطعنامه‌ای را در دستور کار قرار دهند زمین برای آنان هموار است و می‌توانند حداقل چهل رأی را به نفع خود بحساب آورند“

البته اشاره به این مسئله ضروری است که این رویکرد بخصوص در مواجهه و رویارویی با اسرائیل در کشورهای آفریقایی دارای چارچوب و استراتژی صحیحی بوده و آن چارچوب هرگونه کوششی که درصدد جدایی و تفکیک بین اسرائیل و استعمار برآید را مردود می‌شمارد. در همین رابطه جمال عبدالناصر گفته بود:

” خطر اسرائیل اصل وجود آن است. چنانچه الآن باتمام داشته‌ها و تمایلات موجودیت دارد و اولین تجسم هویت اسرائیل این است که جز از راه استعمار نمی‌تواند به اهداف سلطه‌طلبانه و غارتگرانه خود دست یابد زیرا وجود این رژیم همان امتداد وجود استعمار است و این موضوع از آنجا سرچشمه می‌گیرد که پیروزی، آزادی و صلح با قرار گرفتن در کنار استعمار و بدنه آن تحقق پیدا نمی‌کند مگر آنکه اسرائیل از بین برود زیرا کل این منازعه، حرکت بهم پیوسته و واحدی است. در صورتی که میدان آن گسترش یابد تمام قاره‌های جهان را در برمی‌گیرد. آن هنگام که آزادی و پیروزی، تمام آفریقا را فراگیرد خورشید استعمار به چاه سار دریا سرنگون خواهد شد و بی‌گمان اسرائیل نیز از چنین سرنوشتی گریز نخواهد داشت “ (۴۵)

ممکن است بگوئیم که اساساً منازعه اعراب و اسرائیل بازتاب‌های مهم سیاسی - اقتصادی در صحنه آفریقا داشته است و بیش از هر زمانی این تحولات به اهمیت دادن کشورهای آفریقایی بر منازعه اعراب و اسرائیل به مواضع دولتهای قاره آفریقا بازتاب و تشدید یافت. البته این همگرایی مواضع دولتهای آفریقایی بحساب منافع یکی از دو طرف منازعه صورت نگرفت بلکه از روابط پیچیده‌ای است که محیط بین‌المللی بصورت مستقیم با هر یک از دو طرف منازعه داشته است.

بدون شک این موضعگیری بر پیچیدگی اوضاع و در بعضی از اوقات بر وارد کردن لطمات به مناسبات سیاسی کشورهای عربی و آفریقایی افزوده است به عنوان مثال لیبی، مصر، تونس، الجزایر، مغرب یا بر پیچیدگی و صدماتی بین کشورهای عربی آفریقایی و کشورهای آفریقایی غیرعرب وارد ساخت به عنوان مثال (لیبی، چاد، سومالی، سودان، اتیوپی) و این موضوع رویکرد خوبی در آفریقا بر همگونی مواضع اعراب نخواهد داشت و در نتیجه زمینه‌ای را برای دست آویز قراردادن این منازعات بوجود آورده و موضعگیریهای اسرائیل و سیاستهای اعمال شده آنرا بجالش می‌کشد.

نتیجه‌گیری:

از آنچه گفته شد در می‌یابیم که قاره آفریقا در رتبه اول در برنامه‌ریزی و استراتژی صهیونیسم قرارداد. در این راستا جنبش صهیونیسم از آغاز فعالیت از کشورهای استعمارگر اروپائی در آفریقا کمک گرفته است و یهودی‌هایی که در آفریقا حضور داشته‌اند در مهمترین مراکز و مؤسسات زیر نظر استعمارگران مشغول بکار شدند. این موضوع به یهودیان برای درک شرائط و اوضاع جهت پیروزی در عملیات نفوذ در قاره آفریقا کمک کرده است.

بعد از آنکه جنبش صهیونیستی حکومتش را در فلسطین اشغالی اعلان کرد و کشورهای آفریقایی به استقلال دست یافتند عملیات کمک‌رسانی از کشورهای اروپائی در ایجاد روابط محکم با کشورهای آفریقایی افزایش یافت.

این ایالات متحده آمریکا بود که رژیم صهیونیستی را بسوی اتیوپی سوق داد و از آن به عنوان کشوری که می‌تواند دوست آفریقائیان باشد و از اینکه کشورهای آفریقایی نیز مثل رژیم صهیونیستی از همسایگان عربی خود از تبعیض نژادی رنج می‌برند یادکرد و

بریتانیا نیز به کنسولگریهای افتخاری اسرائیلی در کشورهای آفریقایی مستعمره خود اجازه داد که بعد از استقلال کشورهای آفریقایی به سفارتخانه تغییر پیدا کنند.

فرانسه نیز به رژیم صهیونیستی مجوز فعالیت در جیبوتی و بندر داکا در سنگال را صادر کرد و به این رژیم اجازه داد که روابط محکمی را با مستعمراتش در غرب آفریقا ایجاد نماید آن چنانکه در ساحل عاج صورت گرفت.

در همان وضعیت، آمریکا به اسرائیل اجازه داد که تعدادی از نظامیان یهود را به عنوان ناظرین بر پایگاههای نظامی آمریکا در بندر اسمره و شبیه آن در پایگاه (کاینواستیشن) که ایالات متحده آمریکا در زمان امپراتوری (هیلاسلاسی) در اتیوپی آن را بنا کرد گذاشت. کافی است اشاره کنیم که اسرائیل توانست از طریق فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و نظامی، آموزشی، آماده‌سازی و شناسایی آماری نسبت به نیازمندیهای تمام کشورهای آفریقایی از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی بر قاره آفریقا تسلط پیدا کند. همچنین اسرائیل توانست از مجموع ۵۲ کشور آفریقایی با ۴۸ کشور آفریقایی روابط دیپلماتیکش را حفظ کند.

جالب توجه است که اکثر نیروهای گارد و نیروهای ویژه در کشورهای آفریقایی بخصوص کشورهای شاخ آفریقا آموزشهای ویژه را در اسرائیل دیده‌اند. همچنین به لحاظ بازرگانی، بازار آفریقا بیشترین مصرف‌کننده فرآورده‌های اسرائیلی را بخاطر امتیازات ویژه بازرگانی که دارا است دارد. و بدین‌وسیله رژیم صهیونیستی اهداف راهبردی خود را محقق ساخت که می‌توان از آن جمله دستیابی به بیشترین تأیید بین‌المللی برای استحکام موجودیت و سیاستهایش می‌توان ذکر کرد. از طرف دیگر محدود ساختن کشورهای عربی بخصوص به مخاطره انداختن آبهای رود نیل و امنیت بنادر دریای سرخ و ایجاد جریان مؤید اسرائیل در آفریقا و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب و حیاتی برای نیروهایش و ایجاد

امکانات تولیدی و فنی بطریقی که به تحقق سودهای کلان اقتصادی از طریق افزایش مبادلات بازرگانی منجر گردد و فراهم کردن توسعه بازار صادرات صنایع اسرائیل و تضمین موادخام و فراهم کردن زمینه‌های کارجدید برای توانمندیهای فراوان اسرائیل، تحکیم روابط بین اسرائیل و کشورهای غربی به منظور تضمین منابع سرمایه‌گذاری و کمک به منافع اسرائیل و مقابله با تحرکات اعراب در آفریقا از جمله استراتژی‌های اسرائیل است. با توجه به مسائل فوق موجودیت اسرائیل در آفریقا تثبیت گردید و امنیت آن تضمین شد و روابط اقتصادیش با کشورهای آفریقا تأمین و توسعه یافت.

بنابراین اسرائیل یکی از بزرگترین اهدافش را که سلطه روزافزون در تمام زمینه‌ها در آفریقا بود محقق ساخت. همانطور که پیش‌تر اشاره شد اسرائیل در زمینه اقتصادی با مشارکت فعال در پروژه‌های اقتصادی در غرب، شرق، جنوب و مرکز آفریقا اهدافش را عملیاتی کرد.

از بعد سیاسی و اجتماعی اسرائیل با مهمترین و بیشترین احزاب مهم سیاسی و نهادهای جامعه مدنی آفریقایی ارتباط برقرار نمود. با روابط محکمی که با تمام این نهادها، اتحادیه‌ها، سندیکاها و سازمانهای مختلف کارگری و دانشجویی به علاوه از جهت نظامی، امنیتی، آماده‌سازی و آموزشی و تسلیحاتی برقرار کرد هژمونی و سلطه خود را بر اکثر کشورهای آفریقایی گسترش داد.

تمام موارد فوق دلیل روشنی است که اسرائیل، استعمارگر جدید در آفریقا است و تمام اهداف راهبردی خود را که رژیم صهیونیستی آن را طراحی کرد با حفظ روابط برجسته با اکثر کشورهای آفریقایی جامعه عمل پوشانده است.

منابع :

١. محمد النحال فارس النعيمي- تطور الاستراتيجيه الإسرائيلييه في القرن الإفريقي و البحر الأحمر- مركز الراصد للدراسات- شركة طابع السودان للعملة المحدوده- ط ٢ لعام ٢٠٠٣ م- ص (٤)
٢. همان ص (٤)
٣. عصام سليمان- الأطماع المائيه الصهيونيه في مياه حوض النيل- إصدارات مركز البحوث و الدراسات الإفريقيه- ١٩٩٨ م- ص ٥٥.
٤. محمد محمود حامد- مرتكزات العلاقات الإسرائيلييه مع إفريقيا.
WWW.awete.com\arabic\mmhamid.htm
٥. محمد النحال- فارس النعيمي- تطور الاستراتيجيه الإسرائيلييه في القرن الإفريقي و البحر الأحمر- شركة مطابع السودان للعملة المحدوده- ط٣- الخرطوم ٢٠٠٣ م- ص ٨.
٦. همان
٧. محمد محمود حامد- مرتكزات العلاقات الإسرائيلييه مع إفريقيا.
WWW.awete.com\arabic\mmhamid.htm
٨. همان
٩. ناحوم غولدمان- إسرائيل إلى أين؟- ترجمه د. سخی خوری - بيروت و دمشق- دار الشرق العالميه- صص ٢٨-٣١-١١٠-١١١.
١٠. إبراهيم نصر الدين - المشروع الصهيوني في إفريقيا- الانترنت
١١. إبراهيم نصرالدين - المشروع الصهيوني في إفريقيا- همان
١٢. به نقل از دکتر عواطف عبدالرحمن، و حلمی شعراوی- م س ذ- ص ١٢
١٣. إبراهيم نصر الدين- المشروع الصهيوني في إفريقيا- همان
١٤. همان
١٥. موسى فرجی- إسرائيل و حركه تحرير جنوب السودان- نقطه البدايه و مرحله الانطلاق- مركز ديان لإبحاث الشرق الأوسط- جامعه تل ابيب ٢٠٠٣ م- صص (١٠٣٢، ٣٣٢، ٣٤٢، ٣٧، ٤٣، ٤٤، ٧٢، ٧٣، ٧٤)

۱۶- حسن حماده- يهود الفلاشا خنجر إسرائيل الجديد فى كل العرب- ۱۹۸۵م - الفاتح عبدالله عبد السلام - مسأله تهجير الإثيوبيين (الفلاشا) إلى إسرائيل - مجله دراسات إفريقيا العدد العاشر- ۱۹۹۴م- ص(۱۱۱).

17-Tudor Parfitt Operation Moses-London-Weidenfeld and Niclson 1985.

۱۸- المجله - لندن- العدد ۲۶۹- ۳-۹- إبريل ۱۹۸۵ م - الفاتح عبدالله عبد السلام - همان ص (۱۱۴)

۱۹- إبراهيم نصرالدين، المشروع الصهيونى فى إفريقيا

۲۰- همان

۲۱- الفاتح عبدالله عبدالسلام - العلاقات بين إسرائيل و حكومه الإقليمه العنصرية فى جنوب إفريقيا- مجله دراسات إفريقيا العدد التاسع- ۱۹۹۳ م- ص(۷۳،۷۴)

۲۲- ياسر عبدالقادر التغلغل الصهيونى فى إفريقيا، جامعه إفريقيا العالميه، مركز البحوث و الدراسات الأفريقيه دار جامعه إفريقيا العالميه للطباعة ص ۲۵.

۲۳- همان

۲۴- حسن مصطفى، القرن الفريقي و اهتزاز ادور المركزى فى الاستراتيجيه الأمريكيه الصهيونيه من الانترنت.

WWW.qudzway.com.link/majallah.lulam/number

۲۵- الشيخ حسن محمد. ندوه بعنوان الإهتمام الإسرائيلي بارتريا، مركز الراصد للدراسات يناير ۲۰۰۰م.

۲۶- عبدالله الحاج، صمت عربى تجاه تقرير خطير لمكتب المقاطعه، حراس إسرائيل على باب المنذب

۲۷- أنترنيت موقع المركز الفلسطينى للإعلام، ۲۴/۸/۲۰۰۲م

۲۸- على الفقيه، القرن الافريقى و متغيرات العصر-ورقه مقدمه فى ندوه عقدها مركز دراسات القرن الافريقى و البحر الاحمر باليمن - صحيفه البيان الإماراتيه - ۱۹/۹/۲۰۰۱م

۲۹- على الفقيه، القرن الافريقى و متغيرات العصر ، همان

۳۰- أمل حمد على العليان، الأمن المائى العربى، القايره، دار العلوم للطباعة و النشر، ۱۹۹۶ م، ص ۲۲۲-

۲۲۳.

۳۱- محمود محمد خليل، أزمة المياه فى الشرق الاوسط، الأمن القومى العربى و المصرى، القايره المكتبه

الاكاديميه، ۱۹۹۸م، ص ۳۳-۳۵.

- ٣٢- أيمن عبدالوهاب- العولمة و التعاون المائى فى منطقه حوض النيل- بحث مقدم لندوه (إفريقيا و العولمة)- جامعه القاهرة- كلية الاقتصاد و العلوم السياسيه- ٢٠٠٢م- ص ٦
- ٣٣- همان
- ٣٤- أنس مصطفى كامل،(نحو بناء نظام جديد للتعاون الاقليمى فى حوض النيل)، السياسه الدوليه، العدد ١٠٥، يوليو ١٩٩١م، ص ١٤.
- ٣٥- جلال رأفت - (القرن الإفريقى:أهم القضايا المثاره)- المستقبل العربى- العدد ٢٢٨- إبريل ١٩٩٧م- ص ٧٢.
- ٣٦- محمد النحال - فارسى النعيمى- تطور الاستراتيجيه الإسرائيلىه فى القرن الإفريقى و البحر الاحمر - مركز الراصد للدراسات شركه مطابع السودان للعمله المحدوده- الطبعة الثانيه- الخرطوم ٢٠٠٣م- ص ٤٢.
- 37-Mohammed O.Beshire,Terramedia: themes In AfroArab Relations (London: Ithaca>(1982),p,99.
- 38-Ibid,P.98.
- ٣٩- بنقل از: إبراهيم العابد، سياسه إسرائيل الخارجيه، بيروت مركز الأبحاث- منظمه التحرير الفلسطينيه - ١٩٦٨م- ص (٢٧).
- ٤٠- بنقل از : منذ غيتاوى، أضواء على الإعلام الإسرائيلى- بيروت - مركز الابحاث- منظمه التحرير الفلسطينيه - ١٩٦٨ م ص (٨٢).
- ٤١- مجدى حماد- إسرائيل و إفريقيا- دراسه فى إداره الصراع الدولى- دار المستقبل العربى، القاهرة - ١٩٨٦- ص (٢٨).
- ٤٢- مجدى حماد- همان
- ٤٣- مجدى حماد- همان
- ٤٤- به نقل از: مجدى حماد- همان ص (٣٢)
- ٤٥- مجموعه خطب و تصريحات و بيانات الرئيس جمال عبدالناصر- القسم الرابع- القاهرة- الهيئه العامه للإستعلامات- بدون تاريخ- صص (٥٥١،٥٢).



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی